

بررسی فرایند تحدید نفوذ سازمان روحانیت شیعه در عصر رضاشاه پهلوی

دکتر محمود تقی‌زاده داوری / امید بابایی

دانشیار دانشگاه قم / دانش‌آموخته کارشناسی ارشد شیعه‌شناسی

چکیده

رضاخان، برای تثبیت خود و ایجاد حکومتی عاری از نفوذ مذهب و روحانیان - الهام‌گرفته از غرب به‌خصوص آتاتورک در ترکیه - اقداماتی انجام داد. هرچند نوسازی در این دوره - که با الگوی مدرنیسم غربی مطابقت دارد - به‌صورت ناقص و نیم‌بند انجام شد، اما ثمره مهم آن، یعنی سکولاریسم پیگیری شد و تا حد قابل‌ملاحظه‌ای اجرا شد. در این راستا سازمان روحانیت شیعه به‌عنوان یک نهاد دینی در معرض تحدید و حذف از صحنه اجتماع قرار گرفت؛ تا جایی که اعضای این سازمان به صحنه رویارویی مستقیم با مصداق‌های نوگرایی عصر رضاشاه کشیده شدند. این مقاله تلاشی در پاسخ به این سؤال اساسی است که اصلاحات و سیاست‌های نوگرایانه رضاشاه چه تأثیری بر قدرت و نفوذ سازمان روحانیت شیعه در جامعه ایران داشته است؟ به نظر نگارنده رضاشاه با نوسازی ارتش و نظام اداری، نظام قضایی، نظام آموزشی و سازمان اوقاف حکومت خود، باعث کاهش چشمگیر نفوذ و قدرت روحانیت شیعه در سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ شد.

کلیدواژه‌ها: سازمان روحانیت شیعه، رضاشاه، نوسازی، سکولاریسم.

مقدمه

تاریخ معاصر کشورمان، همواره صحنه‌ درگیری‌ها، پیروزی‌ها، شکست‌ها و افتخارآفرینی ملتی بوده است که رهایی از استبداد داخلی و استعمار خارجی، دو هدف عمده مبارزات آن محسوب می‌شود. تلاش برای جلوگیری از فروپاشی کشور در مقابل هجوم استعماری روس و انگلیس و امریکا در یک طرف و مقابله با استبداد داخلی قاجاریه و دیکتاتوری پهلوی از سوی دیگر که در قالب مشروطیت، نهضت ملی نفت، قیام پانزده خرداد و سرانجام انقلاب اسلامی جلوه‌گر شد، حاکی از تلاش دیرینه مردم ایران و سازمان روحانیت شیعه - به‌عنوان تنها نهاد مذهبی شیعه - برای ساختن کشوری مستقل، اسلامی و آزاد بوده است.

کودتای ۱۲۹۹ شمسی، از جمله مهم‌ترین رویدادهای تاریخ سیاسی ایران است که با زمینه‌سازی برای به قدرت رسیدن رضاخان، زمینه‌های استحکام دولت سکولار وی را فراهم کرد و آغازگر چالش‌های سازمان روحانیت شیعه با رضاشاه شد.

بنیان سکولاریسم در جهت حاکمیت خود، از سویی به مبارزه با اسلام پرداختند و از سوی دیگر کوشیدند با احیای تاریخ پیش از اسلام و ترویج ظواهر فرهنگ غرب و شاه‌محوری، ایدئولوژی جدیدی بنیان نهند که از شاخصه‌های اصلی آن می‌توان به مبارزه با رهبران دینی و حذف آنان از تمام عرصه‌های اجتماع اشاره کرد؛ بدین ترتیب رضاشاه نیز برای اعمال این ایدئولوژی، به انجام اصلاحاتی در ساخت سیاسی - اجتماعی کشور اقدام کرد تا با محدودکردن روحانیت، نهادهای مذهبی را نیز همچون سایر نهادهای فرهنگی تحت سیطره خود درآورد و در هدفی والاتر، خاصیت اجتماعی مذهب را از بین ببرد و روحانیت را به انزوا بکشانند.

هرچند، بررسی رابطه متقابل روحانیت شیعه و رژیم رضاشاه، تحقیقات بسیاری را به خود اختصاص داده است، اما بیشتر این تحقیقات یا به صورت تاریخی صرف بوده و یا حالت خاطره‌نویسی داشته است و کمتر با رویکردی روشمند به آن پرداخته شده است؛ لذا هدف اصلی این تحقیق، بررسی روشمند فرایند تحدید نفوذ سازمان روحانیت شیعه در عصر رضاشاه می‌باشد که در نوع خود تازه و منحصر به فرد است و تا کنون کار مستقلی در این‌باره انجام نشده است.

الف) تعریف مفاهیم

۱. سازمان

معنای لغوی: سازمان اسم مصدر است به معنی تشکیلات، حالت و قسمت‌هایی که واحد یا مجموعه‌ای را برای انجام فعالیت‌های خاص تشکیل می‌دهند؛ همچون سازمان حکومتی، سازمان نظامی و... (دهخدا، ۱۳۳۷، ج ۹، ذیل «سازمان»).

معنای اصطلاحی: هربرت سایمون سازمان را گروهی از افراد می‌داند که رفتار می‌کنند (صبوری، ۱۳۷۹ش، ص ۱۰).

۲. روحانیت

روحانیت همانند عقلانیت و نفسانیت، مصدر جعلی است. در تداول فارسی‌زبانان به معنی روحانی، معنوی، تقدس، پاکی و پارسایی است (دهخدا، همان، ذیل «روحانیت»).

۳. شیعه

معنای لغوی: شیعه در لغت به معنای پیرو و طرفدار است و در کاربرد لغوی آن، تنها با آمدن نامی در پی آن، مانند «شیعه علی» یا «شیعه عثمان» می‌تواند پیروان شخص خاصی را بشناساند (جعفریان، ۱۳۸۵ش، ص ۱۹).

معنای اصطلاحی: شیعه در اصطلاح به جمعیتی اطلاق می‌شود که به امامت علی بن ابی طالب علیه السلام پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اعتقاد دارد و او و فرزندان وی (یازده امام) را شایسته‌ترین افراد برای رهبری سیاسی، رهبری معنوی (تفسیر قرآن و سنت پیامبر) و رهبری مذهبی (اخلاقی / عرفانی) جامعه اسلامی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند (تقی‌زاده داوری، ۱۳۸۶ش، ص ۱۰).

۴. سازمان روحانیت شیعه

استفاده از کلمه «سازمان» برای مجموعه روحانیت شیعه، چه بسا نابه‌جا و بی‌مورد بوده، جزو استفاده از اغلاط مشهور باشد؛ زیرا واژه سازمان امروزه دارای ویژگی‌هایی است که به طور قطع در مجموعه روحانیت شیعه و نظام آموزشی سنتی آن وجود

ندارد؛ از این رو استفاده از آن چندان به‌جا و به‌مورد به نظر نمی‌رسد و بهتر است از واژه «شبه‌سازمان» و یا شبیه به آن استفاده شود. به‌هر تقدیر، می‌توان معنای اصطلاحی سازمان روحانیت شیعه را چنین در نظر گرفت: گروهی از علما، مراجع تقلید، مجتهدان، راویان و محدثانی که پیرو و معتقد به امامت حضرت علی و فرزندان معصومش علیهم‌السلام هستند و تحت یک نظام سلسله مراتب اقتدار و تفوق، همراه با نوعی تقسیم کار در بین خود، در راه تحقق اهداف خاصی شکل گرفته، به‌طور حرفه‌ای با مسائل مربوط به امور روحانی شیعیان (شامل تعلیم و تربیت، تفکر و تحقیق، تدوین و تبلیغ) سر و کار دارند. این تجمع، ابتدا پیرامون محور یک شخص معصوم (در عصر رسالت و امامت) و پس از او، عمدتاً پیرامون محور یکی از عالمان و فقیهان طراز اول وجود داشته است که به‌تدریج بر گستردگی آن افزوده گشته است (همان، ص ۱۱).

اما سازمان روحانیت شیعه در ابتدای شکل‌گیری، حاوی ویژگی‌ها و مؤلفه‌هایی که امروزه از مفهوم سازمان به ذهن متبادر می‌شود، نبوده است. در آن دوره، عملکردهای اجتماعی و فرهنگی آن، به صورت ساده و ابتدایی بوده و با گذشت زمان، بر پیچیدگی‌اش افزوده شده است و بدنه سازمانی، کارکردها و عملکردهای آن گسترش یافته است؛ بنابراین با توجه به کارکردهای تشکیلات روحانیت، این نظام، در اوایل شکل‌گیری و اندکی بعد، نه به عنوان یک سازمان اجتماعی فعال، بلکه به عنوان شبه‌سازمان اجتماعی در نظر گرفته می‌شود و تنها پس از عصر غیبت و حضور افرادی چون شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی در عرصه‌های علمی و اجتماعی است که مؤلفه‌های یک سازمان بیشتر در آن دیده می‌شود، که البته در عصر حاضر، شاهد پیچیدگی و گستردگی بیشتری در تشکیلات روحانیت با کارکردهای متنوع آن هستیم. بدین‌سان، هرگاه در این نوشتار از روحانیت به عنوان یک سازمان اجتماعی یاد می‌شود، منظور شبه‌سازمان اجتماعی است.

۵. تحدید سازمان روحانیت شیعه

تحدید، مصدر عربی است و به معنای حد چیزی را مشخص کردن، غضب کردن و یا تیزنگریستن به کسی است (دهخدا، همان، ذیل «تحدید»).

با استقرار و تثبیت سلطنت پهلوی، دوره اجرای سیاست‌های نوین استعمار انگلیس نیز فرا رسید و سیاست مذهب‌زدایی و حاکمیت سکولاریسم از طریق اشاعه فرهنگ غرب در دستور کار هیئت حاکمه قرار گرفت (امینی، ۱۳۸۲ش، ص ۱۱۹)؛ بدین ترتیب آنچه در دوران رضاشاه اهمیت فراوانی پیدا کرد، تشبه به غرب در همه شئون زندگی و رفع عقده حقارت ملی در مقابل بیگانگان بود؛ لذا هر عاملی که در مقابل این هدف مقاومت می‌کرد، لزوماً باید حذف می‌شد؛ حال اگر این عامل مقاوم، «سنت» بود، باید برچیده می‌شد و یا اگر افرادی - با هر لباسی - با این هدف ناسازگاری داشتند، باید تحت فشار قرار می‌گرفتند (آشنا، ۱۳۸۴ش، ص ۱۰۶). طبیعی است در این راستا سازمان روحانیت شیعه مورد حمله جدی واقع می‌گردد؛ چنانچه رضاشاه مواضع ذیل را در برخورد با روحانیت اتخاذ می‌کند (بصیرت‌منش، ۱۳۷۸ش، ص ۱۶۷):

- تحدید آنها از طریق اجرای قانون لباس متحدالشکل و امتحان گرفتن به منظور اخذ جواز عمامه؛
- سلب نفوذ اجتماعی آنان از طریق تغییر و تحولات در امور قضایی و کوتاه کردن دست آنان از اوقاف؛
- سرکوبی اعتراض‌ها و انتقادات و تبعید و قتل تعدادی از آنها؛
- تحت پوشش قرارداد و متمرکز ساختن بخشی از روحانیت، طی یک برنامه بلندمدت در دانشکده معقول و منقول؛
- همسان‌سازی و تربیت روحانیان درباری و دولتی به وسیله برنامه کوتاه‌مدت مؤسسه وعظ و خطابه؛
- تحقیر آنان از طریق تبلیغات مخرب به اتهام ارتجاع، و قطع ارتباط عاطفی آنان با مردم.

به این ترتیب روحانیان از اموری چون مناصب قضایی، تعلیم و تربیت، امور فرهنگی و مذهبی (نظیر منبر و روضه‌خوانی)، البته نه به طور کامل، بلکه تا حد بسیار زیادی کنار گذاشته شدند. قدرت اقتصادی آنان نیز با کنترل اوقاف از بین رفت و بالاتر از تمامی اینها، با اجرای قانون لباس متحدالشکل، بسیاری از آنها مجبور به ترک لباس روحانیت شدند؛ بنابراین منظور از تحدید سازمان روحانیت شیعه در این مقاله، فروکاهش، تقلیل و سرکوب نفوذ سازمان روحانیت شیعه در عرصه سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع است.

۶. نوسازی

اصطلاح «Modernization» در زبان فارسی، معادل‌هایی چون نوسازی، مدرن‌شدن، امروزی‌کردن، متجددشدن و... پیدا کرده است. این مفهوم از کلمه لاتین «Modo» به معنی «همین حالا» یا «هم‌اکنون» گرفته شده است و بعد از جنگ جهانی دوم، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به عنوان رویکردی غالب در علوم اجتماعی مطرح شده است (ازکیا، ۱۳۸۱ش، ص ۸۷).

امروزه شاهد تعاریف مختلفی از نوسازی هستیم. علت این تنوع تعاریف را باید در واقعیتی چون پیچیدگی و چندبعدی‌بودن (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و روانی) موضوع جستجو کرد (همان، ص ۸۹). مایرون وینر، نوسازی را اصطلاحی فرار می‌داند که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، معمولاً به معنای رشد (Growth)، به عقل روی کردن (Rationality)، رهایی از قید مذهب (Secularism) و غربگرایی (westernization) به کار برده می‌شده است، و فرایندی بوده که به آدمیان کمک کرده تا از قید و بند رژیم‌های جابر و نیز از خرافه‌پرستی آزاد گردند (وینر، [بی‌تا]، ص ۶). بر این اساس، نوسازی مبتنی بر تحولاتی است که ابتدا در جوامع غربی از رنسانس تا به امروز بروز یافته است و دامنه آن به اشکال مختلفی به دیگر جوامع کشیده شده است.

۷. اصلاح

واژه «Reform» که در فارسی به آن اصلاح می‌گویند، اقداماتی مسالمت‌آمیز و سالم است که برای تغییر و تعویض بعضی از جنبه‌های حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی صورت می‌گیرد؛ بدون آنکه بنیاد جامعه را دگرگون سازد؛ مانند رفرم ارضی، آموزشی، اداری، بازرگانی و مانند آنها؛ به تعبیری، تغییراتی که از چارچوب نظام اجتماعی معینی فراتر نمی‌رود و تناسب قوای سیاسی وضع موجود را کم و بیش منعکس می‌سازد، «رفرم» نامیده می‌شود (فرهنگ علوم سیاسی، ۱۳۶۵، ص ۳۳۳).

هانتینگتون دگرگونی‌هایی که دامنه‌شان محدود بوده، از نظر سرعت، رهبری، خط مشی و نهادهای سیاسی، خصلتی میانه‌رو داشته باشند را در مقوله اصلاحات قرار می‌دهد و اصلاحات را به معنای دگرگونی در جهت تأمین برابری اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بیشتر در جامعه تعریف می‌کند (هانتینگتون، ۱۳۷۰ ش، ص ۴۹۷).

۸. سکولاریسم

واژه «Secularism» در زبان فارسی به معنای ناسوتی، بشری، زمینی، دنیوی، عرفی و این‌جهانی آمده است (فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، ۱۳۷۱، ص ۷۸). به رغم معنای فوق و کاربرد شایان توجه واژه سکولاریسم، باید به این نکته اشاره کرد که در زبان فارسی، واژه‌ای که بیانگر ابعاد گوناگون سکولاریسم باشد، ارائه نشده است و محققان ترجیح می‌دهند از همان واژه سکولاریسم بهره ببرند. اما این سکولاریسم دقیقاً چه معنایی دارد و حقیقتاً چه اتفاق جوهری و مهمی در عالم آدمیان افتاده است که این نام را بر آن نهاده‌اند؟ آن قدر کتاب و مقاله در این زمینه نوشته شده است که حقیقتاً گیج‌کننده است؛ اما در تمام اینها یک عنصر مشترک - که می‌توان گفت تقریباً فرعی‌ترین عنصر سکولاریسم است - یافت می‌شود و آن جدایی دین از سیاست است (سروش و دیگران، ۱۳۸۱ ش، ص ۷۰).

با این همه، طرح بحثی درباره فرایند تحدید سازمان روحانیت شیعه در عصر رضاشاه پهلوی، بدون آشنایی با چارچوب نظری مکتب نوسازی ممکن نیست؛ بنابراین لازم است برای تبیین مسئله، مقدمه‌ای چند صفحه‌ای به این بحث نسبتاً مستقل نظری، اختصاص دهیم.

ب) مبانی تئوریک مکتب نوسازی

مکتب نوسازی از همان ابتدا در جستجوی یک تئوری بود. این مکتب برای توضیح نوسازی کشورهای جهان سوم، از نظریات تکامل‌گرایی و کارکردگرایی بهره گرفت (فوزی، ۱۳۸۱ش، ص ۲۶).

۱. نظریه تکامل‌گرایی

نظریه تکامل‌گرایی که داروین آن را در علوم طبیعی مطرح کرده بود، به تدریج در قرن نوزدهم توسط جامعه‌شناسان برای تعیین تحولات اجتماعی اروپا بعد از انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه، مورد استفاده قرار گرفت. آنها برای تبیین این تحولات، با اقتباس از تئوری تکاملی داروین و به‌کارگیری آن در تحولات اجتماعی، تلاش کردند به چارچوب تئوریکی جدیدی متوسل شوند و در اروپا به تبیین گذار از جامعه سنتی به مدرن پردازند (همان، ص ۲۷). به نظر آنان جوامع انسانی به‌طور اجتناب‌ناپذیری از یک وضعیت ابتدایی به یک وضعیت پیشرفته در مسیری واحد حرکت می‌کنند و سرنوشت تکاملی بشر از پیش تعیین شده است (همان، ص ۹۱).

دیدگاه تکاملی را می‌توان در نظریات جامعه‌شناسی همچون تونیس و تأکید وی بر دو نوع مجمع انسانی تحت عناوین جامعه و اجتماع یا در نظریات دورکیم و تأکید وی بر انسجام مکانیکی و ارگانیکی یا در نظریات اسپنسر و تأکید وی بر جامعه نظامی و جامعه صنعتی و همچنین در نظریات اگوست کنت و تأکید وی بر مراحل ربانی، فلسفی و اثباتی ذهن انسان و جامعه، مشاهده کرد (ازکیا، ۱۳۸۱ش، ص ۷۰-۸۴).

۲. نظریه کارکردگرایی

جریان دیگری که بنای فکری مدرنیزاسیون را تشکیل می‌دهد، کارکردگرایی است. بنیان کارکردگرایی بر این واقعیت استوار است که دوام و بقای کلیه سنن و مناسبات و نهادهای اجتماعی، به کار و وظیفه‌ای بستگی دارد که در نظام اجتماعی بر عهده دارند و آنچه مطرح است، فایده و سودمندی آنها در نظام کل است؛ بنابراین آنچه سودمند نباشد به تدریج حذف می‌شود و بر این اساس، جامعه روز به روز در حال تکامل و رشد است (توسلی، ۱۳۷۳، ص ۲۱۱).

تالکوت پارسونز به عنوان توانمندترین شخصیت جامعه‌شناسی ساختاری — کارکردی، تأثیر زیادی بر نظریه‌پردازان مکتب نوسازی داشته است. وی در خصوص تطوّر جوامع، الگویی را پذیرفته که بیشتر شبیه اندیشه‌های اسپنسر، کنت و دورکیم است (ازکیا، همان، ص ۹۸). هرچند پارسونز رخداد تکامل را مرحله به مرحله می‌انگارد، اما از یک نظریه تکاملی تک‌خطی پرهیز می‌کند. وی سه مرحله گسترده را در فراگرد تکامل تشخیص می‌دهد: ابتدایی، میانین و نوین. او که بیشتر بر پایه ابعاد فرهنگی، این مراحل را از هم متمایز کرد، تحول اساسی در انتقال از مرحله ابتدایی به مرحله میانین را توسعه زبان نوشتاری می‌داند و تحول بنیادی در انتقال از مرحله میانین به نوین را گسترش نظام حقوقی در جامعه بیان می‌کند (ریترز، ۱۳۷۴، ص ۱۴۳).

بدین ترتیب نظریه‌پردازان مکتب نوسازی، جوامع را به سنتی و مدرن تقسیم کرده، معتقدند: همه جوامع سنتی به‌طور اجتناب‌ناپذیری حرکت تکاملی خود را به سمت جامعه مدرن — که نقطه اوج آن کشورهای غربی است — طی می‌کنند؛ به این معنا که یک خط واحد پیشرفت تاریخی وجود دارد که ضرورتاً در همه جا تکرار خواهد شد. به نظر آنان جامعه مدرن به تدریج با زوال جامعه سنتی بر جهان سوم حاکم خواهد شد. آنان درباره مکانیسم تبدیل جامعه سنتی به مدرن، بر دو راهکار تأکید می‌کردند: اولین راهکار مبتنی بر تحولات روان‌شناسانه و فردی بود؛ به این معنا که تحول در ارزش‌ها و باورهای افراد در جامعه سنتی باعث تحول در کنش افراد در جامعه و در نتیجه باعث تحول در جامعه سنتی خواهد شد. دومین راهکار — که مبتنی بر نگرش ساختاری و کارکردگرایانه بود — بر تحول در سطحی کلان‌تر،

یعنی در فرهنگ جامعه سنتی اشاره داشت و بر اساس آن، تحول در حوزه فرهنگ باعث تحول در دیگر حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خواهد شد؛ در نتیجه مدرنیست‌ها مقدمه تحول در جامعه سنتی را تحول در ارزش‌ها، باورها و فرهنگ جامعه سنتی می‌دانستند (فوزی، ۱۳۷۸، ص ۱۰).

بر اساس مبانی مذکور، نگرش اندیشمندان مکتب نوسازی به مذهب، کاملاً مشخص است. آنان با غیرعقلانی و خرافی‌دانستن پندارهای مذهبی، آن را عامل مؤثر حفظ نظام موجود ارزشی، در جوامع سنتی می‌دانند؛ بنابراین پندارها و ارزش‌های مذهبی، مهم‌ترین موانع توسعه و زوال جامعه سنتی قلمداد می‌شوند که باید از صحنه اجتماع زدوده شوند. آنان معتقدند مذهب برای آبادی آخرت آمده است، در حالی که هدف توسعه، آبادی دنیاست؛ بنابراین گرایش‌های مذهبی با بی‌توجهی نسبت به دنیا، اصولاً سد راه انباشت سرمایه و نگرش اثباتی به جهان و مانع حرکت به سوی توسعه است؛ لذا در این نگرش، توسعه و نوسازی اصل است و هواداران آن با دیدی ابزارری به مذهب می‌نگرند و اصولاً برای این گروه قرائت‌هایی از مذهب اهمیت دارد که می‌تواند در خدمت توسعه باشد (همان، ص ۱۱).

دوره اقتدار رضاشاه پهلوی نیز که از اسفند ۱۲۹۹ آغاز شده، در شهریور ۱۳۲۰ پایان می‌یابد، مقطع مهمی از دیدگاه نوسازی در تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود؛ در واقع با تغییر رژیم از قاجار به پهلوی، اینک فرصتی طلایی در اختیار تجددگرایان قرار گرفته بود تا با استفاده از اقتدار رضاشاهی، تا حد امکان، ایران را به سبک غرب درآورند و به کاروان پیشرفت و تمدن بشری ملحق نمایند؛ بر این اساس آموزش و پرورش، فرهنگ، صنعت، ارتباطات، ارتش و ساختار حقوقی کشور به‌طور فزاینده‌ای به غربی‌شدن گرایش یافت. اما آنچه گفتنی است، این نکته است که غربگرایی در این دوره بیشتر متکی بر احساسات بوده است تا عقلانیت و بر فرایند نوسازی، عقلانیت چندانی حکمفرما نبوده است (کاتم، ۱۳۷۰، ص ۱۲).

تقلید و اقتباس از پوسته‌های بیرونی و ظاهری تمدن غرب، بدون توجه به تحولات تاریخی و زیرساخت‌های جامعه غربی، ویژگی مهم این دوره است. رضاشاه و بسیاری از روشنفکران با برداشتی سطحی از مدرنیسم و سعی در اجرای آن در ایران،

فکر می‌کردند بر معضل بزرگ عقب‌ماندگی کشور غلبه خواهند نمود؛ لذا مسائلی چون تغییر نوع پوشاک مردان و زنان، رواج مدهای جدید، برگزاری میهمانی‌های مختلط همراه با رقص و موسیقی، برپایی کارناوال (کاروان)‌های شادی در خیابان‌ها و بسیاری چیزهای دیگر مورد تقلید قرار گرفت و از آن سو به سنن مذهبی تا حد امکان بی‌اعتنایی و یا با آن معارضه شد و سنن ملی نیز در بازه‌ای که ربطی به مذهب نداشت - آن‌هم برای مقابله با فرهنگ اسلامی - مورد توجه قرار گرفت (بصیرت‌منش، ۱۳۷۱، ص ۱۲).

در ادامه، اهداف نوسازی در عصر رضاشاه را با اهداف الگوی مکتب نوسازی مقایسه می‌نماییم تا وجوه اشتراک و افتراق آن آشکار گردد.

| الگوی نوسازی پهلوی اول | الگوی مکتب نوسازی | |
|--|---|----------------|
| سنت - مدرن | سنت - مدرن | مفاهیم اصلی |
| غربی‌شدن | غربی‌شدن | هدف کلی نوسازی |
| استقرار نوعی سرمایه‌داری دولتی | استقرار سرمایه‌داری | هدف اقتصادی |
| مبارزه با مذهب و جایگزینی ارزش‌های غربی و سکولار | مبارزه با سنت‌های بومی و جایگزینی ارزش‌های غربی | هدف فرهنگی |
| گسترش طبقه متوسط جدید | گسترش طبقه متوسط جدید | هدف اجتماعی |
| تمرکز قدرت و دیکتاتوری | دموکراسی و مشارکت سیاسی | هدف سیاسی |

علی‌رغم تفاوت‌های پیش‌گفته می‌توان با تسامح، نوسازی ایران در دوره پهلوی اول را متأثر از تفکرات مکتب نوسازی غربی دانست؛ از همین‌رو برخی از محققان از این الگو به شبه‌مدرنیسم یاد می‌کنند و آن را برداشت سطحی از مدرنیسم اروپایی می‌دانند که از یک سو پیشرفت اجتماعی را صرفاً به رشد کمی تولید و فناوری محدود می‌کند و از سوی دیگر، ضمن تحقیر همه ارزش‌ها، سنت‌ها و نهادهای بومی و دینی، معتقد است کشور به یک دیکتاتوری آهنین نیاز دارد و در حقیقت دیکتاتوری را مقدمه‌ای برای دستیابی به دموکراسی می‌داند (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۱۴۹). بر اساس جدول فوق آشکار است که طرفداران الگوی نوسازی در عصر رضاشاه، به‌گذار از

جامعه موجود - که آن را سنتی می‌دانستند - و رسیدن به یک جامعه مدرن (با الگوی کشورهای غربی) اعتقاد داشتند و بر رشد اقتصادی و گسترش نوعی سرمایه‌داری دولتی در کشور به عنوان مهم‌ترین گام تأکید می‌کردند و در این راستا خواستار گسترش طبقه متوسط جدید (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳، ص ۲۲۴) (افسران ارتش، اعضای بلندپایه دستگاه دیوانی، تجار و بازرگانان جدید و زمین‌داران) و حذف ارزش‌های مذهبی و گسترش ارزش‌های غربی و سکولار در ایران بودند؛ پس می‌توان گفت الگوی نوسازی در عصر رضاشاه مانند الگوی مکتب نوسازی، نه تنها با رویکرد مذهب شیعه در ایران - که اساساً یک رویکرد منفعل در مقابل نوسازی نیست و جهت‌گیری‌های فعالی در خصوص نحوه زندگی این جهانی دارد - همگونی ندارد، بلکه به شدت در مقابل آن موضع‌گیری می‌کند و با گسترش سکولاریسم، سعی در حذف دین و ارزش‌های مذهبی از عرصه اجتماع دارد؛ لذا این الگوی نوسازی، راه به سوی سکولاریسم می‌برد و از پیامدهای آن می‌توان به تحدید سازمان روحانیت شیعه و در نتیجه کاهش قدرت و نفوذ اجتماعی و سیاسی روحانیان اشاره کرد.

ج) نوسازی در عصر قاجار و تأثیر آن بر سازمان روحانیت شیعه

در اینکه اساساً چه روز یا حادثه یا فردی، آغازگر اندیشه نوسازی در ایران بوده است، وفاق وجود ندارد. فرستادن دانشجو به غرب، مسافرت ناصرالدین شاه به فرنگ، اشاعه تمدن غربی در ایران، ترجمه اولین کتاب از فرنگی به فارسی، تأسیس اولین واحد آموزشی و نظامی به سبک غربی و امثال آن در دوره قاجار، هر یک به گونه‌ای نشان‌دهنده ورود اندیشه مدرنیته به ایران و آغاز نوسازی ایرانی است؛ اما اینکه به طور خاص کدام یک از مؤلفه‌های فوق شروع‌کننده این امر بوده‌اند، مورد سؤال است (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰، ص ۴۵)، و عموماً در این نکته وفاق وجود دارد که اندیشه نوسازی در ایران، با افت و خیزهایی، از قبل مشروطیت به بعد همواره مطرح بوده است و به نتیجه محصلی نرسیده است؛ زیرا نوسازی امری وارداتی، غربی، متأثر از سرمایه‌داری و معارض با ارزش‌های دینی بوده، با ورود به ایران در قالب

ایدئولوژی تجلی یافته است و در نزد روشنفکران و یا سیاستمداران به ابزار برخورد با سنت‌های اجتماعی، فرهنگی و دینی ایران بدل گشته است (همان، ص ۱۵۰).

پیروزی ایل قاجار و اهتمام آنها به مذهب شیعه، با توجه به نیاز حکومت جدید به کسب مشروعیت از طرف روحانیت، هرچند در ابتدا سازمان روحانیت و دولت را به هم نزدیک کرد، اما در ادامه رابطه میان شاهان قاجار و روحانیت با توجه به تحولات قابل ملاحظه آن عصر، رابطه ثابتی نبود.

در دوران فتحعلی‌شاه قاجار میان روحانیان و پادشاه روابط حسنه‌ای برقرار بود. یکی از دلایل عمده حسن روابط، اعمال نفوذ روحانیان بر شاه و جلب نظر او برای جلوگیری از گسترش نفوذ فزاینده صوفیه و شیخیه بود که رقبای عمده روحانیان به شمار می‌رفتند (حائری، ۱۳۶۹، ص ۶۰)؛ البته در عصر قاجاریه نفوذ فکری و ایدئولوژیک روحانیان در درون جامعه، بنیادی‌تر از نفوذ سیاسی ایشان در حکومت بود و به دلیل همین نفوذ، حکام قاجار مجبور بودند رویه احترام‌آمیزی نسبت به علما و روحانیان در پیش بگیرند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۵۰). از سوی دیگر، تصدی موقوفات، مدارس دینی، محاکم شرعی و برخی از امور دیوانی و دفتری که از جمله کارویژه‌های روحانیان در عصر قاجار بود، بر قدرت اجتماعی آنها می‌افزود (بشیریه، ۱۳۸۴، ص ۲۴۲)؛ در واقع با توجه به اهرم‌های قدرت و سلطه و استیلای عقیدتی روحانیان، باید ایشان را یکی از اجزای عمده طبقه حاکمه سنتی ایران به شمار آورد (دولت‌آبادی، همان، ص ۱۹۴). آنان به علت سرپرستی املاک موقوفه و دریافت خمس و سهم امام، از قدرت مالی مناسبی برخوردار بودند و درآمدهای به دست آمده صرف گسترش امور خیریه، ساخت و گسترش مساجد، پرداخت شهریه طلاب علوم دینی و دیگر مصارف می‌شد و به علت بافت مذهبی جامعه ایران که اکثریت آن را مسلمانان شیعه‌مذهب تشکیل می‌دادند، روحانیان و مراجع مذهبی در بین مردم از احترام و موقعیت ممتاز برخوردار بودند (کدی، ۱۳۶۹، ص ۱۹-۷۳)؛ به عبارت کلی، روحانیان شیعه در این دوره به علت نفوذ ناشی از اعمال وظایف حرفه‌ای‌شان در بین مردم و گاه شرکت‌شان در دیوانسالاری حکومت، ایجاد روابط و مناسبات با افراد جامعه از طریق پیوند ازدواج و همان‌طور که ذکر شد، نظارت بر اوقاف، در جامعه از قدرت

کافی برخوردار بودند و می‌توانستند تأثیرگذار باشند؛ به عبارتی آنها قدرت بسیج توده‌ای داشته‌اند (بشیریه، ۱۳۸۷، ص ۵۵-۵۹).

در دوران فتحعلی‌شاه وقوع جنگ‌های ایران و روسیه و نقش روحانیان در آنها و صدور فرمان جهاد، بر اهمیت و نفوذ سیاسی ایشان افزود؛ اما با شکست ایران در جنگ‌های سیزده‌ساله با روسیه، به دلیل آنکه هر یک از این دو نهاد اقتدار، دیگری را مسئول شکست معرفی می‌کرد، واگرایی سازمان روحانیت از حکومت آغاز شد (قنبری، ۱۳۸۱، ش ۲۰، ص ۲۶۷-۲۸۱).

کوشش‌های حکام قاجار برای نوسازی ایران به شیوه غربی، سفرهای خارجی ناصرالدین شاه و اعطای امتیازات به بیگانگان، واکنش‌های منفی‌ای در بین روحانیان برانگیخت؛ به طوری که در دوران ناصرالدین شاه و پس از آن، روابط سازمان روحانیت و دربار به سردی گرایید و بی‌شک گسترش روابط با غرب، یکی از دلایل این تحول بود. در این دوره، اندیشه نوسازی لیبرالی از طریق نسلی از نویسندگان که جملگی متولد سال‌های ۱۸۲۰-۱۸۴۰ میلادی بودند و به‌طور عمده با مراکزی همچون استانبول، قاهره، تفلیس و کلکته ارتباط داشتند، وارد ایران شد. از جمله سردمداران این گروه، آخوندزاده، ملک‌خان، طالبوف، میزا آقاخان کرمانی و مستشارالدوله تبریزی هستند. این گروه هرچند آشنایی عمیقی با تحولات فرهنگ غرب نداشتند، با این حال معتقد بودند چاره کار برای سازمان‌دادن به مشکلات کشور، تقلید از غرب، قانونمندشدن امور کشور، تعلیم و تربیت جوانان، گسترش فرهنگ جدید و جدایی دین از سیاست است (بهنام، ۱۳۷۵، ص ۷۷). روشنفکران مذکور، بدون تحلیل مشخصی از اوضاع و شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران و بدون شناخت دین و مذهب، خواهان مشروطه شدند و از اندیشه‌های پدیدآمده در غرب و تلاش اندیشمندان غربی برای تفکیک حوزه دنیوی و روحانی متأثر گشتند. آنها بدون تأمل در این واقعیت مهم که دین در ایران، نقشی کاملاً مشابه مسیحیت و کلیسا در غرب ندارد، به طرح مباحثی پرداختند که نتیجه آن، تطبیق همسازی جامعه ایران با اروپا بود (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳، ص ۹۴).

در دوران مظفرالدین‌شاه نیز، ضرورت گسترش روابط با غرب و اصلاحات اداری، صدراعظم‌هایی چون امین‌الدوله، امین‌السلطان و عین‌الدوله را بر آن داشت تا از اعمال نفوذ روحانیان در امور سیاسی و اجتماعی جلوگیری کنند و بدین ترتیب در این دوره، رابطه سازمان روحانیت و حکومت به تضاد کامل انجامید که در نتیجه، روحانیان، انقلاب مشروطه را در کنار روشنفکران سکولار به پیروزی رساندند (آدمیت، ۱۳۵۱، ص ۴۵). هرچند در جریان انقلاب مشروطه، قدرت سیاسی روحانیان در دستگاه حکومت تا اندازه‌ای جنبه رسمی هم یافت و طبق قانون اساسی مقرر شد هیئت پنج نفره‌ای از علما مسئولیت تطبیق قوانین مجلس با موازین شرع را عهده‌دار شوند، اما پس از پیروزی اولیه جنبش مشروطه، در خصوص ماهیت و جهت و مقصد اصلی انقلاب در بین روحانیان تردیدهایی پدیدار شد؛ به‌ویژه آنکه پارلمان‌تاریسم، قانونگذاری و مشکل رابطه قانون موضوعه با قانون شرع و اصل تفکیک قوای روحانی از سیاسی، مشاجرات و کشمکش‌هایی ایجاد کرد؛ به‌طوری‌که در عمل، هیئت پنج نفره مذکور تشکیل نشد و با گسترش نفوذ گروه‌های روشنفکری مدرن و تشدید روند نوسازی ایران، نفوذ روحانیان رو به کاهش گذاشت (اتحادیه، ۱۳۶۱، ص ۲۰۱)؛ با وجود این، روحانیان در مقابل اندیشه‌های روشنفکران که ماهیتاً در تعارض با اصول و عقاید مذهبی بود، مقاومت می‌کردند؛ ضمن آنکه برخی اقدامات از جمله خارج‌نمودن امر معاملات زمین از دست روحانیان و تلاش برای ثبت اسناد و املاک توسط نهادهای جدید که در دوره ناصرالدین‌شاه برای اولین بار مطرح شد و از قدرت و نفوذ روحانیان و توانایی‌های اقتصادی آنها می‌کاست، با مخالفت روحانیان مواجه گشت.

در اواخر عصر قاجار نیز در واکنش به نفوذ رو به گسترش تمدن مسیحی غرب و گرایش قاجاریه به نوسازی، نوعی واکنش شیعی ایرانی برای پاسداری از سنت‌ها و فرهنگ و اقتصاد ملی در قبال وطن‌فروشی شاهان قاجار در بین روحانیان پدیدار شد که بعدها در اشکال مختلف به یکی از گرایش‌های اصلی ایدئولوژیک در ایران تبدیل گشت (بشیریه، ۱۳۸۴، ص ۲۴۴)؛ بدین ترتیب بخشی از روحانیان در دوره قاجاریه و بعد از آن به عنوان گروه‌های ضد نوسازی معرفی شدند (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳، ص ۶۴).

د) نوسازی در عصر رضاشاه و تأثیر آن بر سازمان روحانیت شیعه

رضاشاه اگرچه هرگز طرح و برنامه‌ای در مورد نوسازی ارائه نداد، رساله مهمی نوشت، سخنرانی جالبی ایراد نکرد و وصیت‌نامه‌ای باقی نگذاشت، اما اصلاحاتی هرچند نامنظم انجام داد که نشانه علاقه شدید وی به تلاش در راه ایران بود؛ ایرانی که از یک سو دور از نفوذ روحانیان و نیروهای مذهبی، دسیسه‌های خارجی و اختلافات قومی باشد و از سوی دیگر دارای نهادهای آموزش غربی، زنان غربی‌مآب در بیرون از خانه و ساختار نوین اقتصادی باشد. او راهی که برای رسیدن به این اهداف انتخاب نمود، دیکتاتوری و استبداد (خصلت نظامی‌گری) ناسیونالیسم گذشته‌گرا (خصلت باستان‌ستایی)، تجددگرایی (شبه‌مدرنیسم) و جدایی دین از سیاست (سکولاریسم) بود که این همه، ساختار حکومت وی را تشکیل می‌دادند (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ص ۱۷۳). نگاهی به این ساختار به‌خوبی نشان می‌دهد روحانیان در ارکان قدرت هیچ‌گونه جایگاهی نداشته‌اند و هر کدام از اجزای این ساختار، نه تنها انگیزه‌ای برای بهبود روابط روحانیت با دولت ایجاد نمی‌کرد، بلکه کاملاً با کارویژه‌های اصلی سازمان روحانیت - که حفظ اسلام و ترویج آن بود - در تضاد بود. چنین ساختاری به‌ویژه پس از مرحله تغییر رژیم و استقرار پادشاهی پهلوی، امتیاز نزدیک شدن روحانیان به قدرت سیاسی و ایجاد رابطه مثبت با دولت را از آنها گرفت و در واقع بازگشت ساختار مشروطه به سلطنت مطلقه مدرن در عمل، در این زمان شکافی که بین سازمان روحانیت و حکومت از دوره قاجار به‌وجود آمده بود را به نهایت خود رساند و مهم‌ترین رکن جامعه مدنی ایران را به موضع اپوزیسیون کامل دولت کشاند (بصیرت‌منش، ۱۳۷۸، ص ۳۷-۵۰).

گرایش به ایجاد یک نظام سکولار در ایران و راندن دین از حوزه سیاسی و عمومی به حوزه شخصی، از جمله خواسته‌هایی بود که روشنفکران سکولار و لائیک از زمان انقلاب مشروطه به دنبال آن بودند، اما آنان موفق به گنجاندن این امر در قانون اساسی مشروطه نشدند. دولت رضاشاه نیز از مرحله اول حکومت خود، تا زمانی که به استفاده ابزاری از دین و روحانیت احتیاج داشت، بر این امر تأکید نکرد؛ اما پس از استقرار حکومت و ثبات سیاسی، به‌ویژه به دنبال سفر به ترکیه و

تأثیرپذیری از اقدامات آتاتورک، چرخش کاملی به سوی تز جدایی دین از سیاست پیدا کرد؛ به طوری که حکومت او، پیروزی طرفداران جدایی دین از سیاست را در پی داشت (کاتم، ۱۳۷۱، ص ۱۷۷)؛ از سوی دیگر لازمه اجرای الگویی که رضاشاه برای نوسازی کشور برگزید (الگوی مدرنیسم غربی)، اعمال سکولاریسم در جامعه بود؛ چراکه تأمل در زوایای سیاست‌های نوگرایانه رژیم، اولاً نشان‌دهنده برخورد با ارزش‌های اسلامی و ثانیاً سوق دادن جامعه به سوی بی‌دینی است (نوروزی، ۱۳۸۳، ش ۷۹، ص ۷۵)؛ بدین ترتیب در زمان رضاشاه، بر خلاف ادوار گذشته، گفتمان جدایی دین از سیاست به عنوان پارادایم غالب، جای خود را باز کرد و رضاشاه برای تثبیت آن، نوسازی در ارتش، نظام اداری، نظام حقوقی، نظام آموزشی، سازمان اوقاف و همچنین نوسازی در ساخت قدرت را در رأس برنامه‌های نوگرایانه خود قرار داد که هر یک از این اصلاحات، گامی جدی در جهت کاهش نفوذ و تحدید قدرت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی سازمان روحانیت شیعه محسوب می‌شد؛ بنابراین در این بخش از مقاله، فرضیه اصلی‌مان، مورد ارزیابی و تأیید قرار خواهد گرفت.

۱. نوسازی در ساخت اجتماعی - اقتصادی

نوسازی در ارتش و نظام اداری

ایجاد ارتش جدید در ایران، به عنوان یک ضرورت تاریخی، به منظور استقرار نظم داخلی، حفظ تمامیت ارضی، جلوگیری از ادعای ملیت‌های خودمختارطلب و ایجاد وحدت ملی، نه تنها پاسخ به تمایل نخبگانی بود که پس از جنگ جهانی اول و خروج نیروهای خارجی از ایران خواستار ایجاد یک دولت ملی تام‌الاختیار بودند، بلکه به علت تغییر شرایط بین‌المللی، دولت انگلیس نیز مایل بود یک دولت مقتدر مرکزی با ارتش قوی و متمرکز در ایران، قدرت را به دست بگیرد؛ به طوری که برخی از مواد قرارداد ۱۹۱۹ (وثوق‌الدوله - کاکس) که بیانگر خواست دولت انگلیس بود، متضمن تغییر ساختار و نوسازی در ارتش و نیروهای نظامی ایران بود؛ به علاوه با توجه به ریشه نظامی کودتای ۱۲۹۹ کوشش‌های جدی در زمینه نوسازی ارتش، قابل انتظار بود (ریشار، ۱۳۶۹، ص ۶۵).

با تأسیس ارتش جدید، رضاشاه در واقع آرزوی بسیاری از محصلان ایرانی از عباس میرزا و میرزا تقی‌خان امیرکبیر گرفته تا روشنفکران صدر مشروطه را برآورده می‌ساخت. نطفه اولیه ارتش، از ترکیب قوای موجود به‌ویژه بریگارد قزاق و بریگارد مرکزی تشکیل شد و کل قشون دارای لباس متحدالشکل گردید، افسران خارجی کنار گذاشته شدند و در سال ۱۳۰۰ دانشکده افسری تشکیل شد.

در آغاز بودجه ارتش از محل مالیات‌ها و درآمد اراضی خالصه (اراضی دولتی) تأمین می‌شد. بودجه نیروهای نظامی به‌طور متوسط حدود ثلث بودجه کشور را تشکیل می‌داد. بودجه ارتش از حدود ۱۱۰ میلیون ریال در سال ۱۳۰۷ به ۱۷۹ میلیون ریال در سال ۱۳۱۰، ۲۷۵ میلیون ریال در سال ۱۳۱۵ و ۵۹۲ میلیون ریال در سال ۱۳۲۰ رسید و به هر حال بیشترین رقم در کل هزینه‌های دولتی را تشکیل می‌داد (مکی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۰).

رضاشاه به تدریج با فرستادن نظامیان به فرانسه برای آموزش نظامی، در صدد افزایش و کارآمد کردن نیروهایش برآمد و در عین حال با خرید هواپیماهای جنگی، کشتی جنگی و سایر جنگ‌افزارها و آموزش و تعلیم افسران و نیروهای متخصص نظامی، رفته‌رفته یک ارتش قدرتمند مرکزی را تشکیل داد و آن را تجهیز کرد؛ به طوری که در سال ۱۳۲۰ ارتشی با الگوی غربی و قابلیت تجهیز و بسیج ۱۵۰۰۰۰ نفر شکل گرفته بود (ایوانف، ۱۳۵۶، ص ۶۸). چنین ارتشی طبعاً بدینی گروه‌های قدرت قدیمی، از جمله عشایر، خوانین و روحانیان را بر می‌انگیخت؛ به طوری که روحانیان به طور آشکار به مخالفت با قانون نظام وظیفه عمومی برخاستند؛ چراکه عادی کردن وضعیت طلاب علوم دینی به عنوان یک شهروند و کنترل آنها توسط دولت، مورد پذیرش روحانیان نبود. به گفته یان ریشار، با همه آنکه سیاست رضاخان در این زمینه عملاً به شکست انجامید، اما به‌وضوح مشاهده می‌شود که ارتش، یکی از چارچوب‌های نمادین جامعه غیرمذهبی است که او سعی داشت به‌وجود آورد و بدین ترتیب اولین اختلاف بزرگی که در زمینه گرایش به غیرمذهبی کردن رخ نمود، به سبب «ارتش» در گرفت (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳، ص ۱۳۱). بر این اساس، باید این اقدام را

نخستین برخورد رسمی دولت با روحانیت به عنوان یک قدرت اجتماعی دانست و از آن پس، همواره روحانیت به عنوان گروهی که باید تحت کنترل باشد، مطرح شد. اصلاحات اداری، از دیگر اصلاحاتی بود که نقش مؤثری در اعمال حاکمیت دولت مرکزی داشت. در عصر قاجار، با اینکه از لحاظ نظری قدرت دولت، مطلق و خودکامه بود، اما شبکه متمرکز و گسترده بوروکراتیک وجود نداشت. این تا اندازه‌ای ناشی از فقر دولت و جامعه و تا حدودی نیز از فقدان وسایل جدید ارتباطی و فنی ناشی می‌شد؛ اما دولت جدید که هم در پی اعمال قدرت برای انجام تغییرات اجتماعی و اقتصادی، و هم به نسبت ثروتمندتر بود و این عمدتاً ثمره انحصار درآمد نفت توسط دولت بود، به اصلاحات و نظم‌بخشیدن به سیستم اداری سکولار اقدام کرد (همان، ص ۱۸۹). بعد از این مرحله بود که او به اندازه کافی احساس قدرت کرد تا نیت اصلی‌اش را که همان ساختن یک حکومت سکولار و آزاد از نفوذ روحانیان و مذهب بود، آشکار کند. برای تحقق این هدف، رضاشاه قوانین و اصلاحاتی ارائه کرد تا نفوذ مذهب و روحانیان را در حوزه‌هایی از حکومت که حاکم بودند، محو کند؛ لذا نوسازی در یکی از مهم‌ترین بخش‌های حکومت، یعنی نظام قضایی که بر اساس قوانین مذهبی اداره می‌شد و در تسلط روحانیان بود را آغاز کرد.

نوسازی در نظام حقوقی و قضایی

نظام حقوقی ایران قبل از نوسازی، از فقه شیعه متأثر بود. با توجه به فقه شیعه، نه تنها قوانین حاکم بر جامعه و نظام قضایی کشورهای اسلامی، بلکه مجریان و کارگزاران نظام قضایی نیز باید واجد شرایط باشند؛ از این رو در سرتاسر تاریخ شیعه، قوانین اسلامی و روحانیان، بخش جدایی‌ناپذیر فرایند حقوقی و قضایی جوامع شیعه بوده‌اند؛ در حالی که سیستم جدید در صدد پایه‌ریزی یک نظام حقوقی سکولار بود (همان، ص ۱۵۳).

اولین اقدامات برای پایه‌ریزی یک نظام حقوقی سکولار، در دوره مشروطه مشاهده شد و در قانون اساسی، روشنفکران و متجددان، اصولی را به تصویب رسانیدند که زمینه غربی‌شدن قوانین را فراهم کرد. هرچند در اصول قانون اساسی و

متمم آن، پیش‌بینی شده بود که قوانین نباید مغایر با اصول مذهبی باشند و باید نقش مرجعیت مقامات مذهبی در تدوین قوانین حفظ شود، اما اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی که نظارت علما را پیش‌بینی کرده بود، مستلزم قدرت سیاسی روحانیان بود و تا زمانی که رضاخان به حمایت علما و مراجع، برای تثبیت موقعیت خود نیاز داشت، برخی حدود رعایت می‌شد؛ اما پس از به سلطنت رسیدن رضاخان، به تدریج قدرت روحانیان رو به افول گذاشت (همان، ص ۱۵۴).

رضاشاه، پس از استحکام پایه‌های قدرت خود، به تدریج و با احتیاط، اصلاحات خود را در نظام قضایی کشور به سمتی که نفوذ مذهب و روحانیان را به حداقل برساند، سوق داد. اولین این حرکت‌ها را می‌توان ارائه مجموعه قوانین مدنی در سال ۱۳۰۵ به وسیله علی‌اکبر داور، وزیر وقت دادگستری به حساب آورد. بعد از آن، در اواخر سال ۱۳۰۵ رضاشاه وزارت دادگستری را منحل کرد و در اوایل سال ۱۳۰۶ عدّه زیادی از روحانیان، شغل خود را به نفع کسانی که اغلب تحصیلات غربی داشتند، از دست دادند و در سال ۱۳۰۷ قانون مدنی جدید به تصویب مجلس رسید و آن در عمل سکولار کردن دادگاه‌های شرع بود (الگار، ۱۳۵۹، ص ۱۹-۲۱).

تصویب قانونی توسط مجلس در سال ۱۳۱۱ در زمینه ثبت اسناد و املاک، ضربه نهایی را به جایگاه مذهب و روحانیان وارد کرد. به موجب این قانون، بعضی از اختیاراتی که به وسیله دادگاه‌های شرع اعمال می‌شد - مانند ثبت اسناد حقوقی و قانونی نظیر اقرارنامه، قسم‌نامه، گواهینامه و همچنین وکالت دادن - از محضر آخوندها منتزع و گرفته شد؛ در نتیجه دادگاه‌های شرع و متعاقب آن روحانیان، قسمت عمده‌ای از قدرت حقوقی خود را از دست دادند و تعدادی از آنها حتی از منبع درآمد خود محروم شدند و روحانیانی که می‌خواستند از این طریق تأمین معاش کنند، بالاجبار می‌بایست به قوانین مصوبه تن داده، و با لباس غیرروحانی به شغل خود ادامه دهند (بصیرت‌منش، ۱۳۷۸، ص ۵۸).

دومین قانونی که سکولاریزاسیون و غربگرایی دایمی نظام قضایی ایران را تکمیل کرد، در سال ۱۳۱۵ به تصویب رسید. این قانون تعداد زیادی از علما را از سمت قضایی خود حذف و شرایط ذیل را برای قضاوت وضع کرد (آوری، ۱۳۳۲، ج ۲، ص ۷۱):

– داشتن مدرک لیسانس قضایی از دانشگاه حقوق دانشگاه تهران یا دانشگاهی خارجی؛

– قضات شاغل باید در امتحان حقوق مخصوص وزارت دادگستری قبول شوند تا بتوانند در سمت خود باقی بمانند که البته برای این دسته از قضات، در ارتقا تا پایه شش محدودیت وجود داشت.

در نتیجه رضاشاه تا اواخر دهه ۱۳۲۰ با تصویب قوانین متعددی که بیشتر آنها از کشورهای اروپایی، به ویژه فرانسه، بلژیک و ایتالیا گرفته شده بود، در زمینه سکولار کردن نظام قضایی کشور به شدت قدرت علما را در حوزه مسائل قضاوت، ثبت معاملات و عقد و ازدواج کاهش داد و آنها را از یکی از اصلی ترین و مهم ترین منابع قدرت شان که در سرتاسر حکومت قاجار و چندین سال بعد از کودتای ۱۲۹۹ در اختیار داشتند، محروم کرد (خلیلی خو، ۱۳۷۳، ص ۱۵۶).

بدین ترتیب، انگیزه رضاشاه برای ارائه و مطرح کردن لایحه ها و قوانین در زمینه اصلاح نظام قضایی، در راستای هدف جدایی مذهب از حکومت و کاهش نفوذ علما بود و نه ملاحظه احتیاجات نظام جدید و تأثیراتی که این چنین قوانینی خواهند داشت. نظام نوین آموزش و پرورش نیز که در مبحث بعد به آن می پردازیم، تکمیل کننده این فرایند بود.

نوسازی در نظام آموزشی

تا قبل از به قدرت رسیدن رضاشاه، نظام آموزشی ایران در تسلط کامل علما بود. قبل از انقلاب مشروطه، مدارس مدرن تقریباً وجود نداشت و همه مسائل آموزشی از انتخاب موضوعات تا مدرس، در اختیار روحانیان بود. نظام آموزشی به سبک جدید و با عنوان یک نهاد رسمی وجود نداشت. مدارس ابتدایی همان مکتب بود که شامل یک کلاس و یک فرد روحانی به عنوان معلم و فاقد هر گونه نظام سلسله مراتب آموزشی و هر گونه کنترل حکومتی بود. موضوعات درسی معمولاً شامل قرآن، زبان فارسی، عربی و گاهی ریاضیات می شد؛ همچنین تحصیلات عالی نیز در حوزه های علمیه ممکن بود، که کاملاً در تسلط و در کنترل علما قرار داشت و شامل سه دوره

مقدمات، سطح و خارج بود و عربی، منطق، فلسفه، فقه و اصول و تفسیر، از جمله موضوعات درسی بود که به طور مبسوط مطالعه می‌شد (سلطان‌زاده، ۱۳۶۴، ص ۲۶۳)؛ بنابراین ایران آن زمان، فاقد یک نظام جدید آموزشی وابسته به دولت بود و در عمل، یک نظام سنتی آموزشی وجود داشت که کاملاً در حوزه قدرت روحانیان بود. بدین ترتیب، رضاشاه با آگاهی از تسلط روحانیان بر ساختار آموزشی ایران و در جهت تحقق هدف خود، یعنی ساختن حکومت قدرتمند ملی و سکولار و عاری از نفوذ مذهب و روحانیان، اصلاح نظام آموزشی را جزء اهداف اصلی خود قرار داد و در سال ۱۳۰۰، شورای عالی آموزش را با الگوبرداری از اروپا تأسیس کرد. وظیفه اصلی این شورا، توجه به برنامه تحصیلی در مدارس اروپا و آماده کردن برنامه تحصیلی برای مراکز آموزش معلمان و نیز اصلاحات و نظارت بر آموزش در مکتبخانه‌ها بود (آوری، ۱۳۳۲، ج ۲، ص ۴۶).

از جمله اصلاحات رضاشاه در بعد آموزشی، می‌توان به تغییر محتوای دروس تحصیلی، تأسیس مدارس مختلط دخترانه و پسرانه، توسعه مدارس خصوصی و بیگانه نظیر مدارس مسیونری و بهاییان و زرتشتی‌ها و یهودی‌ها و آرامنه، اعزام دانشجو به خارج، استخدام مدرسان خارجی، تأسیس نهادهایی مانند پیشاهنگی و تربیت بدنی، ایجاد دانشسراهای عالی و مقدماتی، تأسیس دانشگاه تهران، تغییر مدرسه سپهسالار که مهم‌ترین حوزه علمی تهران بود به دانشکده معقول و منقول و ایجاد مؤسسه وعظ و خطابه و سازمان پرورش افکار که مهم‌ترین ارگان تبلیغی رژیم رضاشاه محسوب می‌شد، اشاره کرد که با جهت‌گیری سکولار، نتیجه‌ای جز کوتاه کردن دست روحانیان از نقش آموزشی‌شان در گذشته نداشت (بصیرت‌منش، ۱۳۷۳، ص ۷۳-۷۴).

اصلاحات رضاشاه، نظام آموزشی‌ای جدید و منطبق بر مدل غربی ایجاد کرد که در کنترل مستقیم وزارت آموزش و پرورش بود؛ در نتیجه، در سال‌های آخر سلطنت رضاشاه، شاهد افزایش شدید تعداد مدارس جدید در مقابل کاهش تعداد مدارس مذهبی و مکتبخانه‌ها بودیم (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ص ۱۸۰)؛ همچنین در دوره مورد بحث، برای سکولار کردن نظام آموزشی و نیز گسترش حیطة نفوذ و اقتدار دولت، در مسائل و موضوعات مختلف، مقررات و آیین‌نامه‌های جدیدی به تصویب می‌رسید و

تلاش سیستم از این طریق، تلقین ارزش‌هایی بود که ملیت ایرانی را به دور از تاریخ ۱۳۰۰ ساله حضور اسلام در این سرزمین، معرفی کند و در مدارس، تأکید بر تاریخ ایران قبل از اسلام را رواج دهد (آوری، همان، ص ۴۷).

بنابراین، در نتیجه اصلاحات آموزشی رضاشاه، نظام آموزشی کشور که زمانی تحت کنترل کامل روحانیان و مبتنی بر عقاید مذهبی بود، به صورت یک نظام متحد آموزشی سکولار در کنترل دولت مرکزی درآمد و بار دیگر علما از یکی دیگر از منابع اصلی قدرت و نفوذشان در زندگی سیاسی جامعه ایران، محروم شدند.

نوسازی در سازمان اوقاف

یکی از مهم‌ترین منابع درآمد سازمان روحانیت شیعه، از قدیم‌الایام عایدات ناشی از اوقاف بود؛ به‌ویژه آنکه از اوقاف عام برای نگهداری عتبات مقدسه و حوزه‌های علمیه و کمک به معنویت طلاب و اقامه مجالس روضه و قرائت قرآن و مانند آنها استفاده می‌شد. زمین‌های وقفی به این لحاظ که از پرداخت مالیات معاف بودند و نیز کمتر مورد تعرض قرار می‌گرفتند، منبع اقتصادی مستقلی به‌شمار می‌رفتند؛ از این‌رو حکومت‌های وقت همواره می‌کوشیدند اداره امور اوقاف را در اختیار خود بگیرند.

پس از مشروطه، در زمره اهداف برخی از منورالفکران، تمایل برای قبضه کردن امور اوقاف وجود داشت و در این زمینه اداره اوقاف در وزارت معارف تأسیس شد و عهده‌دار اداره املاک موقوفه و رسیدگی و نظارت در عایدات و مخارج آن شد (لمتون، ۱۳۶۲، ص ۴۱۳)؛ با این حال در این دوره نتوانستند و یا جرئت نکرده بودند در امور اوقاف دخالت بیشتری بنمایند (نقیسی، ۱۳۴۵، ص ۸۵).

در دوران رضاشاه، از سویی برای متمرکز ساختن تمامی نهادهای اجتماعی، تحت کنترل و نظارت دولت و از سوی دیگر محدود کردن جایگاه قدرت مذهب و روحانیان در جامعه ایران، در امور اوقاف مداخله شد. حکومت رضاشاه برای محروم کردن علما از استقلال مالی و قطع منبع اصلی درآمد آنها و در نتیجه کاستن تعداد و قدرت آنها، لوایح و قوانین و برنامه‌هایی ارائه کرد تا دخالت و کنترل حکومت را در فرایند

اداری وقف بیشتر کند (بصیرت‌منش، ۱۳۷۳، ص ۸۷). رضاشاه در اولین اقدام خود در سفر به خراسان در سال ۱۳۰۵ دستور داد آیین‌نامه‌ای برای اداره موقوفات آستان قدس رضوی تنظیم شود و پس از تهیه و تأیید آن، به نایب التولیه اختیاراتی داد که امور املاک آستان قدس (عمده‌ترین املاک وقفی در ایران) را به صورت اداری درآورد (صفایی، ۱۳۵۵، ص ۲۸۶).

از سوی دیگر قانون اوقاف، در سوم دی ماه ۱۳۱۳ به تصویب مجلس شورای ملی رسید. این قانون شامل ده ماده بود. بر اساس ماده اول این قانون، اداره کردن موقوفاتی که متولی نداشت یا مجهول التولیه بود، با وزارت معارف و اوقاف بود و در صورتی که متصدی داشت، با تأیید وزارت مزبور ابقا می‌شد (بصیرت‌منش، همان، ص ۸۸). قانون مذکور به هیچ عنوان نمی‌توانست مورد قبول و رضایت روحانیان واقع شود؛ زیرا دولت کوچک‌ترین علاقه‌ای به تبلیغات و شعائر مذهبی نداشت. در نتیجه، بعضی اوقاف عامه که در گذشته، وقف اموری چون روضه‌خوانی شده بود، متعذرالمصرف شد؛ یعنی نمی‌توانست به مصارف مورد نظر واقفان برسد؛ زیرا روضه‌خوانی ممنوع شده بود؛ از این رو اداره امور بعضی از این اوقاف، به دست وزارت معارف افتاد و بقیه را دیگران غصب کردند (لمتون، ۱۳۶۲، ص ۴۲۲).

گفته شده است پس از اجرای قانون مذکور در سال ۱۳۱۴ جمع کل عواید ناشی از حق النظاره، بالغ بر ۲۵۹۰۰۰۰ ریال گردید که به مصرف اعانات مدارس ملی، شیر و خورشید، تهیه لوازم ورزشی، تعمیرات ابنیه تاریخی و مانند آن رسید (بصیرت‌منش، همان). به هر حال نظارت دولت بر اوقاف موجب شد حوزه‌های دینی از نظر اقتصادی با تنگنای مضاعفی مواجه شوند؛ به گونه‌ای که از این پس تأمین بودجه حوزه‌ها صرفاً از طریق خمس بود (همان، ص ۸۹).

بنابراین رضاشاه با تصویب قوانین و اجرای مقررات جدید برای کنترل بیشتر دولت بر املاک و دارایی‌های وقفی و نحوه هزینه کردن درآمد حاصل از آنها که بیشتر در اختیار روحانیان بود، موفق شد درآمدهای املاک وقفی را از اهداف مذهبی

و عام‌المنفعه که مد نظر روحانیان بود به اهداف غیرمذهبی که بیشتر در نظارت و کنترل دولت بود، منحرف کند. این قوانین و مقررات، نقش علما در کنترل ادارهٔ املاک وقف را تا حد زیادی کاهش داد و در نتیجه با ایجاد محدودیت مالی، آنها را از یک منبع قدرت دیگر محروم کرد.

۲. نوسازی ساختار قدرت

در شرایطی که پروژهٔ مشروطه به بن‌بست رسیده بود، گفتمان شبه‌مدرنیسم یا نوسازی از بالا توانست با تأکید بر عناصری چون وحدت ملی، استقلال و پیشرفت، تثبیت هویت کند و با بهره‌مندی از حمایت قدرتی که از بیرون نشأت می‌گرفت، استیلا یابد. ساخت «دولت مطلقه مدرن» در چارچوب چنین گفتمانی تحقق یافت و رضاشاه به‌عنوان کارگزار این گفتمان، در پرتو عنایت غرب توانست دولتی متمرکز با نمایی مدرن تأسیس کند (میرموسوی، ۱۳۸۴، ص ۲۲۳).

دولت رضاشاه، نخستین دولت مطلقهٔ مدرن در ایران بود و با آنکه برخی از ویژگی‌های آن ریشه در گذشته داشت، اما نظام سیاسی جدیدی به‌شمار می‌رفت. رضاشاه با متمرکز ساختن منابع و ابزارهای قدرت، ایجاد وحدت ملی، تأسیس ارتش مدرن، تضعیف مراکز قدرت پراکنده، اسکان و خلع سلاح عشایر، ایجاد دستگاه بوروکراسی جدید و تمرکز منابع اداری، مبانی دولت مطلقه مدرن را به‌وجود آورد (بشیری، ۱۳۸۷، ص ۶۷).

بدین ترتیب، حکومت رضاشاه به‌عنوان نتیجهٔ مبارزات قدرت در دوران پس از انقلاب مشروطه، فصل تازه‌ای در تاریخ سیاسی ایران در زمینهٔ ایجاد تمرکز در منابع قدرت باز کرد و در این راستا تحول عمده‌ای در گروه‌های قدرت پیشین (اشراف زمین‌دار، خوانین، رؤسای قبایل و روحانیان) ایجاد کرد (همان، ص ۶۸). حکومت رضاشاه در آغاز برای تحکیم مبانی قدرت خود، در پی جلب حمایت گروه‌های صاحب‌قدرت به‌ویژه روحانیان و علما برآمد، ولی در موقع مقتضی، نه تنها - چنان‌که گفته شد - منابع عمدهٔ قدرت آنها را تحت کنترل خود درآورد، بلکه آنها را از ساختار قدرت نیز حذف نمود و صرفاً به نظامیان، بوروکرات‌ها و طبقهٔ متوسطی که

خود موجد آنها بود، اتکا کرد؛ بدین ترتیب ساختار قدرت عصر رضاشاه را با توجه به مطالب مطرح‌شده، می‌توان چنین ذکر کرد: ۱. شاه؛ ۲. وزیر دربار؛ ۳. فرماندهان نظامی و انتظامی و وزیر جنگ؛ ۴. طبقه متوسط جدید (افسران ارتش، اعضای بلندپایه دستگاه دیوانی، تجار و بازرگانان جدید، زمین‌داران، معلمان و روشنفکران) (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳، ص ۲۲۴).

بنابراین، همان‌طور که مشاهده می‌شود، در ساختار رسمی قدرت در عصر رضاخان، جایگاهی برای روحانیت تعریف نشده است، در حالی که روحانیانی چون شیخ عبدالکریم حائری، همچنان از نفوذ بالایی در بین سایر طبقات اجتماعی، از جمله اصناف و بازرگانان، تجار سنتی، اعضای دون‌پایه دستگاه دیوانی، روستاییان، عشایر و دیگر اقشار شهری، برخوردار بودند.^۱

نتیجه

ماهیت حکومت رضاشاه، از نقطه نظر سیاست‌های مذهبی، در طول تاریخ ایران بی‌نظیر و یا حداقل کم‌نظیر است. رابطه دین و دولت که به عنوان اصلی پذیرفته شده، از پیش از اسلام و پس از آن در تاریخ ایران وجود داشت، در این دوره شانزده‌ساله، دستخوش دگرگونی عمیق و اساسی گردید. مطابق اهداف حکومت متمرکز، رژیم سعی کرد نهادهای مذهبی را همچون سایر نهادهای فرهنگی، تحت سیطره خود درآورد و بدین ترتیب مجموع سیاست‌های نوگرایانه در این دوره، در بطن محتوای تجددخواهانه و غرب‌گرایانه‌اش، مبارزه با سلطه مذهب و نفوذ روحانیان را نیز دنبال می‌کرد.

به‌طور کلی مناسبات سازمان روحانیت شیعه و حکومت در عصر رضاشاه پهلوی، خط سیری مشابه عصر قاجار داشت (در ابتدای امر، رابطه مثبت و خوبی بین آنها برقرار شد و سپس روابط تیره شد و به تضاد و تعارض کامل انجامید)؛ با این تفاوت

۱. در زمینه روحانیت و تحولات بعدی ر.ک به: روحانیت و موقعیت جدید؛ دکتر علیرضا شجاعی‌زند، فصلنامه علمی - پژوهشی شیعه‌شناسی، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۸۸، صص ۲۳۱-۲۶۴.

که در ساختار به ارث رسیده از قاجار، روحانیان کارکردهای مهمی در بخش‌های قضایی، حقوقی، آموزشی و اوقاف داشتند و به‌طور محسوس (مستقیم یا غیرمستقیم) در ساختار قدرت ایفای نقش می‌کردند؛ اما رضاشاه در فرایند سکولارنمودن کشور، به‌مرور، تمام کارویژه‌های فوق را از آنان سلب کرد و نه تنها آنها را از ساختار قدرت در جامعه حذف نمود، بلکه نفوذ آنان در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی را نیز به‌شدت کاهش داد؛ به‌گونه‌ای که موجودیت آنها در معرض خطر جدی قرار گرفت؛ و خلاصه آنکه سازمان روحانیت شیعه در این عصر به علت از دست‌دادن بسیاری از ابزارهای ارتباطی خود با توده‌ها، به میزان زیادی از قدرت تأثیرگذاری بر افکار عمومی جامعه بازماند و علی‌رغم آنکه روحانیان به‌شدت از استبداد رضاشاهی ناراضی بودند و نظم سیاسی حاکم را نمی‌پذیرفتند، نتوانستند ایدئولوژی سیاسی خود را به عنوان نقشه و طرحی بهتر از اقدامات سکولار و شبه‌مدرنیسمی رضاشاه به جامعه عرضه نمایند و بر همین اساس نتوانستند و یا نخواستند از نیروی کاریزماتیک خود استفاده کنند و رهبری تحول سیاسی را در جامعه به‌دست گیرند.

مجموعه عوامل فوق موجب شد سازمان روحانیت شیعه نتواند در هنگام اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ واکنش همه‌جانبه‌ای از خود نشان دهد و در واقع سازمان روحانیت شیعه ایران، پس از سقوط رضاشاه به بازسازی مجدد خویش پرداخت.

منابع

۱. آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی؛ تهران: نی، ۱۳۷۷.
۲. آدمیت، فریدون؛ اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۵۱.
۳. آشنا، حسام‌الدین؛ از سیاست تا فرهنگ؛ تهران: سروش، ۱۳۸۴.
۴. آوری، پیترا؛ تاریخ معاصر ایران، از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲؛ محمد رفیعی مهرآبادی؛ تهران: صدری، ۱۳۳۲.
۵. اتحادیه، منصور؛ پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت؛ تهران: گسترده، ۱۳۶۱.
۶. ازکیا، مصطفی؛ جامعه‌شناسی توسعه؛ تهران: کلمه، ۱۳۸۱.
۷. الگار، حامد؛ دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجاریه؛ ترجمه ابوالقاسم سری؛ تهران: توس، ۱۳۵۹.
۸. امینی، داوود؛ چالش‌های روحانیت و رضاشاه؛ تهران: سپاس، ۱۳۸۲.
۹. ایوانف، سرگوییچ؛ تاریخ نوین ایران؛ ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه؛ [بی‌جا]: حزب توده، ۱۳۵۶.
۱۰. بریجانیان، ماری؛ فرهنگ اصطلاحات فلسفه؛ ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.
۱۱. بشیریه، حسین؛ جامعه‌شناسی سیاسی؛ تهران: نی، ۱۳۸۴.
۱۲. _____؛ موانع توسعه سیاسی در ایران؛ تهران: گام نو، ۱۳۸۷.
۱۳. بصیرت‌منش، حمید؛ علما و رژیم رضاشاه؛ ج ۲، تهران: عروج، ۱۳۷۸.
۱۴. تقی‌زاده داوری، محمود؛ «سازمان روحانیت شیعه»، جزوه درسی رشته شیعه‌شناسی؛ دانشگاه قم، ۱۳۸۶/۱۲/۱۳.
۱۵. توسلی، غلام‌عباس؛ نظریه‌های جامعه‌شناسی؛ تهران: سمت، ۱۳۷۳.
۱۶. جعفریان، رسول؛ تاریخ تشیع در ایران؛ قم: انصاریان، ۱۳۸۵.
۱۷. حائری، عبدالهادی؛ نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران غرب با دو رویه تمدن بورژوازی غرب؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۱۸. خلیلی‌خو، محمدرضا؛ توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه؛ تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۳.

بررسی فرایند تحدید نفوذ سازمان روحانیت شیعه در عصر رضاشاه پهلوی □ ۶۷

۱۹. دولت آبادی، یحیی؛ تاریخ معاصر یا حیات یحیی؛ ج ۲، تهران: فردوسی و عطار، ۱۳۶۱.
۲۰. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه دهخدا؛ زیر نظر محمد معین، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
۲۱. ریتزر، جورج؛ نظریه های جامعه شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران: علمی، ۱۳۷۴.
۲۲. ریشار، یان؛ «بنیانگذاری ارتش ملی ایران»؛ ترجمه ابوالحسن مقدم؛ مجموعه مقالات، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
۲۳. سروش، عبدالکریم و دیگران؛ سنت و سکولاریسم؛ تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۱.
۲۴. سلطان زاده، حسین؛ تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون؛ تهران: آگاه، ۱۳۶۴.
۲۵. صبوری، منوچهر؛ جامعه شناسی سازمان ها؛ تهران: شب تاب، ۱۳۸۱.
۲۶. صفایی، ابراهیم؛ رضاشاه کبیر در آینه خاطرات؛ تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵.
۲۷. علی بابایی، غلامرضا و بهمن آقانی؛ فرهنگ علوم سیاسی؛ ج ۱، تهران: شرکت نشر و پخش ویس، ۱۳۶۵.
۲۸. فوزی، یحیی؛ مذهب و مدرنیزاسیون در ایران؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
۲۹. کدی، نیکی آر؛ ریشه های انقلاب ایران؛ عبدالرحیم گواهی؛ تهران: قلم، ۱۳۷۵.
۳۰. کاتم، ریچارد؛ ناسیونالیسم در ایران؛ احمد تدین؛ تهران: کویر، ۱۳۷۱.
۳۱. کاتوزیان، محمدعلی همایون؛ اقتصاد سیاسی ایران؛ به کوشش محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی؛ تهران: مرکز، ۱۳۸۶.
۳۲. لمتون، ا.ک.س؛ مالک و زارع در ایران؛ ترجمه منوچهر امیری؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
۳۳. مکی، حسین؛ تاریخ بیست ساله ایران؛ ج ۲، تهران: علمی، ۱۳۷۴.
۳۴. میرموسوی، علی؛ اسلام، سنت، دولت مدرن؛ تهران: نی، ۱۳۸۴.
۳۵. نفیسی، سعید؛ تاریخ معاصر ایران، از چهارم اسفندماه ۱۲۹۹ تا بیست و چهارم شهریور ۱۳۲۰؛ تهران: فروغی، ۱۳۴۵.
۳۶. وینر، مایرون؛ نوسازی جامعه، چند گفتار در شناخت دینامیسم رشد؛ ترجمه رحمت الله مقدم مراغه ای؛ تهران: کتابهای جیبی، ۲۵۳۵.
۳۷. هانتینگتون، ساموئل؛ سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران: علم، ۱۳۷۰.